

نشریه ادبیات تطبیقی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال اول، شماره اول، پاییز ۸۸

ابن رومی و انوری در عرصه هجویه سرایی*

دکتر محمدرضا صرفی

دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

اشعار مطایبه آمیز بخش قابل توجهی از ادب فارسی و عربی را به خود اختصاص داده است. هجویه سرایی به عنوان یکی از گونه‌های ادبی، بارها مورد توجه شاعران پارسی گو و عربی سرا واقع شده و آثار قابل ملاحظه و احیاناً خواندنی‌ای در این نوع به وجود آمده است. بین زندگی ابن رومی شاعر قرن سوم و انوری شاعر پارسی گوی قرن ششم شباهت‌های فراوانی وجود داشته، از سوی دیگر، انوری در شمار شاعران بسیار دانشمند ایرانی بوده که با شعر ابن رومی آشنایی داشته است. این آشنایی موجبات بهره‌گیری وی را از مضامین شعر ابن رومی فراهم ساخته و انوری بسیاری از هجویات خود را تحت تأثیر ابن رومی سروده است.

در این مقاله مضامین مشترک «هجو» در شعر دو شاعر بررسی شده و شواهدی که دلالت بر تشابه این مضمون در شعر دو شاعر می‌کند، مورد تحلیل قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

هجویه سرایی، ابن رومی، انوری.

تاریخ پذیرش: ۸۸/۸/۶

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۱۲/۷

نشانی پست الکترونیک نویسنده: m_sarfi@yahoo.com

۱- مقدمه : تعاریف و کلیات

یکی از گونه‌های مهم ادبی که بخش قابل ملاحظه‌ای از آثار ادبی فارسی و عربی را به خود اختصاص داده است، اشعار مطایبه آمیز می‌باشد. بنیان این نوع از اشعار بر خوش مشربی و مزاح نهاده شده و براساس هدف، انگیزه و ویژگی‌های زبانی، دارای گونه‌های مختلفی است. دکتر شفیعی سخنان مطایبه آمیز را به سه دسته هجو، هزل و طنز تقسیم نموده و یادآور شده که تعریف و مرزبندی این سه گونه سخن بسیار دشوار است. اما در عین حال، نیاز به مرزبندی و جداسازی انواع سخن مطایبه آمیز، سبب شده که از هر یک تعریفی ارائه نماید؛ به اعتقاد ایشان «طنز عبارت است از تصویر هنری اجتماع نقیضین "و" هر گونه تکیه و تأکیدی بر زشتی‌های وجودی یک چیز - خواه به ادعا و خواه به حقیقت - هجو است» و «هزل سخنی است که در آن هنجار گفتار به اموری نزدیک شود که ذکر آنها، در زبان جامعه و محیط زندگی رسمی، و در حوزه قراردادهای اجتماعی، حالت الفاظ حرام یا تابو داشته باشد.» (شفیعی، ۱۳۷۲: ۵۲).

دکتر رستگار برای تعیین حد و مرز سخن هجو آمیز، آن را سخنی دانسته که شامل شرح و مضمونی طیب آمیز یا حکایتی خنده آور باشد و در آن کسی را ذم کنند و به او نسبت‌های ناروا دهند. (رستگار، ۱۳۷۳: ۲۲۷). هم چنین، هجو را به معنای «نکوهیدن و معایب کسی را بر شمردن» دانسته‌اند (رزمجو، ۱۳۸۲: ۱۰۷). دکتر فرشید ورد مضمون سخن هزل آمیز یا هجو آلود را با هم و یک جا بیان نموده و گفته است: «هزل خشن و تند و فحش آلود است و آن سخن خنده آوری است که معمولاً هدف اجتماعی ندارد و گاهی ناشی از طمع کسب مال و مقام است و در این صورت آن را هجو می‌گویند (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۶۷۹). صاحبان فرهنگ ها هجو را «نوعی شعر غنایی که بر پایه نقد گزنده و درد انگیز باشد و گاهی به سر حد دشنام گویی یا ریشخند مسخره آمیز و درد آور نیز انجامد» تعریف کرده‌اند. (الرائد، ذیل هجو؛ لغت نامه‌ی دهخدا، ذیل هجو).

به هر حال، آنچه مسلم است این که هجو حد معینی ندارد و نمی‌توان آن را به آسانی از هزل و دیگر انواع سخنان تند و خنده آور و یا انتقادهای تند و آزار دهنده و ریشخند و مسخرگی جدا کرد. با این حال هجو، به سخنانی گفته می‌شود که در مقابل مدح باشند. دکتر شیخ امین بر این نکته به صورت ضمنی

اشاره کرده و گفته است: «فن هجا از جمله فنون قدیمی است که در شعر عربی از عصر جاهلی وجود داشته است، و وجود آن با وجود مدح امری طبیعی است، زیرا هر جایی که مردمانی مستحق مدح باشند، کسانی نیز خواهند بود که استحقاق هجا را داشته باشند (شیخ امین، ۱۳۸۳: ۱۴۶). شعر هجو آمیز قصد دارد توصیفی از وضعیت موجود یک شخص یا یک چیز ارائه دهد، گاه این وضعیت واقعی است و گاه ادعایی شاعر. اشعار هجو آمیز از نظر شدت و ضعف توصیف وضعیت موجود با هم متفاوتند. از این رو ابن بسّام آن‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱- هجاء الاشراف. این نوع از شعرهای هجو آمیز دارای دشنام‌های زشت و الفاظ بی‌ادبانه نیستند، ولی بسیار سخت و رنج آور می‌باشند.

۲- هجا الاراذل: هجوی است که غالباً بالفاظ رکیک، دشنام و عدم رعایت عفت کلام توأم است و قصد شاعر از بیان آن برانگیختن خنده و مسخره کردن است. این نوع هجو با صراحت و بدون پرده پوشی، منظور شاعر را بیان می‌کند (حلبی، ۱۳۶۴: ۳۹).

گروهی دیگر از منتقدان برای هجو قایل به نوع سومی به نام «هجای طنز آلود» نیز شده‌اند. هجای طنز آلود «تصویر کاریکاتوری از فرد ترسیم می‌نماید، به گونه‌ای که او را در معرض مضحکه و مسخره قرار می‌دهد. این تصویر به انسجام و دوری از دشنام و ابتذال ممتاز است و از قدرتی ابداعی و ذهنی طنز پرداز صادر می‌شود که بر هنری اصیل و روحی شاد و خندان تکیه دارد و از دشنام بیهوده و اتهاماتی پست والاتر است» (شیخ امین، ۱۳۸۳: ۱۴۸).

دوره‌های مختلف ادبی از لحاظ رواج اشعار هجو آمیز یکسان نیستند. غالباً در دوره‌هایی که مقارن با نوعی آشفتگی اجتماعی، نا به سامانی اوضاع، بی‌لیاقتی حکمرانان و انحطاط اخلاقی زمامداران و مردم مواجهیم، هجو با شدت بیشتری رواج پیدا می‌کند و شاعران در بیان این سخنان رسم اغراق را می‌پیمایند. انوری که خود در دوره‌ای آشفته زندگی می‌کند، هجو را یکی از هنرهای لازم برای شاعران درباری قلمداد کرده و گفته است:

سه شعر رسم بود شاعران طمّاع را یکی مدیح و دگر قطعه‌ی تقاضایی
اگر بداد، سوم شکر ورنداد، هجا از این سه شعر دو گفتم، دگر چه فرمایی
(دیوان انوری)

اغراق های بیش از حد شاعران سبب شده که گروهی برای آن ویژگی هایی را ذکر کنند و هر نوع هجوی را معتبر ندانند. به عنوان نمونه، ابو هلال عسکری می گوید: «هجو و هزل معتبر که اهل بدیع آن را جزو محسنات معنوی می شمارند، هجو و هزلی است که از آن اراده جد نمایند و آن چنین است که چیزی به حسب ظاهر بر سیل لعب و مطایبه ذکر شود، و به حسب حقیقت غرض از آن امر صحیحی باشد (حلبی، ۱۳۶۴: ۲۰).

صاحب قابوس نامه برای هجو گویی قاعده ای ارائه داده و گفته است: «اگر هجا خواهی که بگویی و ندانی، هم چنان که در مدح کسی را بستایی، ضد آن مدح بگویی، که هر چه ضد مدح بود، هجا بود.» (رزمجو، ۱۳۸۵: ۱۱۱).

در میان شاعران پارسی گو سوزنی و انوری در هجو پردازی بسیار چیره دست هستند. ابن رومی نیز از شاعران بسیار توانای هجو گو در عصر عباسی است. وی نسبت به شعر هجوی «بسیار حریص بوده و اشعار فراوانی در این باره سروده است و به شیوه پیشینیان خویش به ترسیم کردن عیب ها و مسخره کردن هجو شونده ها و چسباندن اتهام ها به آن ها و خندان مردم بر آنها، اقدام کرده است.» (شیخ امین، ۱۳۸۳: ۱۵۳). بین این دسته از سخنان دو شاعر پارسی گو و عرب از لحاظ ساختار، انگیزه، دامنه، شگردها، گونه ها و نظرگاه ها شباهت های قابل ملاحظه ای وجود دارد. بررسی تطبیقی شعر هجو در آثار این دو شاعر توانا حتی اگر شائبه تأثیر و تأثر را دور دارد، از لحاظ نشان دادن شباهت های فکری و محیط اجتماعی زندگی دو شاعر بسیار مفید خواهد بود. پیش از پرداختن به گونه های هجو در شعر دو شاعر، نگاهی مختصر به زندگی آنها ضروری می نماید.

۲- انوری و ابن رومی

۲-۱- انوری

اوحده الدین محمد بن محمد یا علی بن اسحاق انوری ایبوردی، مهم ترین شاعر قصیده سرای قرن ششم و از استادان زبان فارسی است. وی طبعی مقتدر و فکری نیرومند داشته و خاطرش در پیوستن و گزارش معانی مشکل التعبیر منقاد بوده و با همه اقتدار طبع، با نظر دقیق و غور کامل شعر می سروده است. وی بنیان گذار سبکی خاص است که به واسطه نزدیک کردن بیان شعری به محاوره عمومی حاصل گردیده است (فروزانفر، ۱۳۵۸: ۳۳۳). تاریخ تولد و وفات او، هیچ یک،

به درستی معلوم نیست. قدر مسلم این است که او در ربع اول قرن ششم متولد شده است و در ربع آخر آن قرن در گذشته است. سال های ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۷ و ۵۹۷ هـ. ق را سال وفات او ذکر کرده اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۹). انوری نسبت به زبان و ادب عربی احاطه کامل داشته و این امر از اشعار او به خوبی هویدا است. مرحوم فروزانفر بیان کرده که «اشعار انوری اغلب عربی الاسلوب و در حقیقت بدان ماند که مفردات فارسی را در قالب عربی ریخته باشند... شاعر ما گاهی چنان مهارت خود را در این امر به نمایش می گذارد که گویی عبارت پارسی و تازی را چون دو فلز مختلف با یکدیگر گداخته و در یک قالب ریخته» (فروزانفر، ۱۳۵۸: ۳۳۴).

حجم قابل ملاحظه ای از اشعار وی را مطایبات، بخصوص هجویات، تشکیل می دهد. به گفته دکتر شفیع کدکنی، هجو انوری گاه حالتی خصوصی دارد. از کسی چیزی طلب کرده و او تقاضای شاعر را برآورده نکرده است، طبعاً این گونه هجوها - که در دیوان او کم نیست - امروز نمی تواند ارزش هنری داشته باشد. اما گاهی این هجوها حالتی عام و تپیکال یافته اند که مصادیقی کلی می توانند داشته باشند. گاه این هجوها به علت اغراق بیش از حد شاعر بر مشخصات افراد یا اشیا سبب شده که کاریکاتوری از آنان تصویر شود، مانند این دو بیت که در هجای درازی قد کسی گفته است:

ای خواجه! بلندیت رسیده است به جایی کر اهل سماوات به گوش تو رسد صوت
گر عمر تو چون قد تو باشد به درازی تو زنده بمائی و بمیرد ملک الموت

(شفیعی، ۱۳۷۲: ۵۲)

طبع هجوپرداز انوری توجه بسیاری از منتقدان را به خود جلب نموده است. به عنوان نمونه، دکتر صفا در تاریخ ادبیات آورده است:

«انوری در سرودن قطعات ید بیضاء نموده و در این نوع از شعر اقسام معانی را از مدح و هجو گرفته تا وعظ و تمثیل و نقدهای اجتماعی به بهترین وجه به کار برده است، به حدی که بعد از او کمتر کسی توانست در این نوع از کلام هم طراز او گردد» (صفا، ۱۳۶۳، ج ۲: ۶۶۸).

و مرحوم فروزانفر می گوید او گاه به واسطه «تأخیر صله، ممدوح خود را هجای دلخراش و جانکاه می کند و بد زبانی را به جایی می رساند که نزدیکترین اشخاص به او از شر زبانش مصون نمی ماند.» (فروزانفر، ۱۳۵۸: ۳۳۸)

مدرس رضوی بیان می کند که: «قطعات هجویه انوری دارای مضامین بسیار لطیف، و معانی شیوا، و افکار بکر و تازه است، و قوت تخیل که شرط عمده شاعری است، در تمام هجویات وی آشکار است.» (انوری، ۱۳۶۴: مقدمه ص ۱۱۳). هم او اضافه می کند که هجوهای انوری فقط در بعضی قطعات و مثنوی اوست و قصاید و غزلیات او به کلی از الفاظ زشت و رکیک خالی و مبراست (همان: ۱۲۰).

۲-۲-۲- ابن رومی

علی بن عباس جریج یا جرجیوس ملقب به ابن رومی در سال ۲۲۱ هـ. در بغداد از پدری رومی و مادری ایرانی متولد شد. خود می گوید

کیف اغضی علی الدتیه و الفُرّ
سُ خُولی و الرومُ هم اعمامی

(چگونه در برابر پستی ها سکوت کنم که ایرانیان دایی های من هستند و رومیان عموهایم).

وی زندگی ای توام با درد و محرومیت داشته است. شوقی ضیف بیان کرده است که:

«خُلقی تنگ داشت و گرفتار اختلال اعصاب بود؛ شاید بهای نبوغ خود را می پرداخت که شادی زندگی را هیچ گاه احساس نکرد؛ بر عکس، احساس می کرد که زندگی جامی است تلخ که جرعه جرعه می نوشد، به همین سبب نسبت به همه چیز در اطراف خود خشمگین بود، حتی نسبت به کسانی که او را مورد اکرام قرار می دادند و در محافل خود می پذیرفتند و از اموال خود بهره مندش می کردند؛ ولی او آنان را هجو می کرد؛ به همین دلیل از او رنجیدند و روی خوش به او نشان ندادند و آینده درخشانی که در انتظارش بود، به آینده ای مرارت بار و رنج آور تبدیل شد که سرشار از محرومیت بود.» (شوقی ضیف، ۱۳۸۴: ۲۰۵).

فواد افرام بستانی در چند عبارت کوتاه به بهترین شکل ویژگی های شخصیتی او را به تصویر کشیده و گفته است: «کان علیه من اضطراب فی العقل، و خبت

فی اللسان، و ضیق فی الاخلاق، و الحاح فی السؤال، فعاش غریباً، محروماً، مضطهداً، ضیق الرزق، مؤسوساً، لایانس بالناس، و لا یحسن مخالقتهم، یتشاء وُم من کل شیء، و یتطیر من کل شیء، اذا شکا انصرف الوجود تیرماً، و ان بکی ابتسمت الشفاه هزاً» (بستانی، ۱۹۸۶: ۱۲۵).

چنین روحیه‌ای سبب شکل گرفتن شعر هجو آلود در ذهن و ضمیر او شد. ابن رومی خواهان دستیابی به زندگی‌ای بود که در نظر وی لایق شاعری برجسته باشد، اما از دست یافتن به آن محروم بود، و بناچار خشمگین می‌شد و با بیانی بسیار خشن به هجو می‌پرداخت. (الفاخوری، ۱۹۹۶: ۵۳۸).

هنگامی که مقام شعری خود را با دیگر شعرای هم عصرش مقایسه می‌کرد، از محرومیت خویش به فریاد می‌آمد، همین امر انگیزه سرودن اشعار هجوی وی می‌شد، چنانکه در هجو یکی از شعرای همعصرش گفته است:

وَأَجْنِ مَا أَثْمَرَتْ سَفَاهَةٌ عِلْمَكَ	ذُقْ أبا جَعْفَرٍ مَعْبَةً جَرِمَكَ
قَرْنِ اللَّهِ تَلَّ نَحْسٍ بِنَجْمِكَ	مَا تَعَرَّضْتَ لِي، وَجَدَّكَ، حَتَّى
لَكَ عُذْرٌ لَدَى فِي ضَيْقِ عِلْمِكَ	لَسْتَ عِنْدِي أَنْ عَبْتَ شِعْرِي مَلُومًا
لَكَ، أَلَا أَنْتِي جَنَحْتُ لِسَلْمِكَ	قَدْ أَرَدْتُ الْأِعْرَاضَ عَنْكَ احْتِقَارًا
فَرَجَوْتُ الْخُرُوجَ مِنْهَا بِشْتَمِكَ	فَتَذَكَّرْتُ مَوْبِقَاتِ ذَنْتُوبِي
بَعْدَ طَوْلِ الْخَمُولِ نَقَّرَهُ بِاسْمِكَ	فَاحْمَدِ اللَّهَ، قَدْ رَزَقْتُ هَجَاءً

(الحر، ۱۹۹۲: ۱۳۳)

جنبه هجو آلود اشعار، شاید مهمترین جنبه‌ای باشد که در شعر ابن رومی جلب توجه می‌کند. مزاج تند و توانایی فوق العاده وی در مشاهده جزئیات و عیوب جسمانی، به او استعدادی خاص برای نوعی هجو بخشیده بود که می‌توان آن را «هجو طنز آلود» نامید، زیرا اشخاص مورد خود را به شکلی گزنده، شبیه کاریکاتور نیست‌ها به بازی می‌گرفت و بر نقاط ضعف آنان تکیه می‌کرد و به بدترین شکل به بزرگ نمایی و برجسته کردن آن نقاط پرداخت، چنانکه خنده و ترحم دیگران را نسبت به فرد مورد نظر برمی‌انگیخت؛ زیرا با آنها همان کاری را می‌کرد که کاریکاتور نیست‌ها می‌کنند (شوفی ضیف، ۱۳۸۴: ۲۱۷).

بین شعر انوری و ابن رومی شباهت های فراوانی وجود دارد، کما اینکه بین زندگی دو شاعر نیز نقاط مشترک قابل توجه فراوان است. آنها هر دو از انگیزه های یکسانی برای هجو گویی برخوردار بودند. آزردهی شخصی از صاحبان قدرت و ثروت و دوستان، مأیوسی از صله ممدوحان، غلبه روح ظریف و نکته یاب در هر دو، فساد و آلودگی شخصی و اجتماعی و ... که از انگیزه های مهم هجو گویی است (رستگار، ۱۳۷۳: ۲۲۹)، در هر دو به کمال موجود بود.

به علاوه، مهم ترین شگردهای هجو پردازی که عبارتند از: تحقیر، تشبیه به حیوانات، تحامق یا کودن نمایی، قلب اشیاء و الفاظ، خراب کردن سمبل ها و نشانه های پاکی و طهارت، ستایش های اغراق آمیز و غیر معمول، تهگم، دشنام و فحش (حلبی، ۱۳۶۴: ۸۸-۸۰) در شعر هر دو به زیباترین اشکال در هجو افراد مختلف به کار رفته است.

اگر ابن رومی در «توهین، دشنام، آبروریزی، هدف قرار دادن فرد مورد هجو با هر پلیدی، به ویژه با صفات پست و بخل، تحقیر آبروی فرد حتی با صفاتی چون اصل پاک نداشتن و محصول لذت گناه بودن، استفاده از کلمات زشت و تصاویر شرم آور و صریح» (شیخ امین، ۱۸۳: ۱۴۹)، استاد است؛ انوری نیز دقیقاً از همین صفات برخوردار است و در قسمت عمده هجویات او، این امور به خوبی مورد استفاده قرار گرفته است. توجه به هجویات دو شاعر فرضیه تأثیر پذیری انوری از ابن رومی را در ابعاد گوناگون شعری به شدت تأیید می کند. در این مقال کوتاه به بررسی تطبیقی برخی از هجویات دو شاعر می پردازیم.

۳- موضوعات مشترک هجو در شعر انوری و ابن رومی

دامنه موضوعات هجو در شعر دو شاعر بسیار گسترده است و انگیزه های زیبا شناختی و لذت دست انداختن افراد مورد هجو در شعر هر دو مشترک است. این دو شاعر بزرگ فارسی و عربی که از هجرسرایان بنام هستند، زندگی ای سرشار از رنج و محرومیت داشتند و لذا جهان را کارخانه ای می دیدند که بر پایه بی عدالتی می چرخد، و در اطراف خود مردمانی دغل کار و ناقابل و پستی را می یافتند که زندگیشان سرشار از شادی و لذت بود. لذا نمی توانستند در برابر آنها ساکت بنشینند، و زبان به هجو می گشودند. در باب انوری گفته اند که: «اگر هجو گویی جزء شریعت و دینی قرار می گرفت، بی شک باید انوری را پیغمبر هجائین

دانست.» (شبلی نعمانی، ۱۳۳۶، ج ۳: ۱۸۳). و نیز «انوری هزالی و هجو گویی را فخر خود می‌داند و خود را در این شیوه ماهر و بی‌بدیل می‌شمارد.» (رستگار، ۱۳۷۳: ۲۳۷).

در باب ابن رومی نیز گفته‌اند: ابن رومی به شدت از مردم احساس انزجار می‌کرد. انزجاری که سبب شد به شدت از فساد زمانه و مردم آن رنج بکشد. از این رو، با زبان به آزار آنان پرداخت و هیچ کس از آن در امان نماند... او در هجو حد و مرز نمی‌شناسد. حتی در مورد زنان، علی‌رغم غزلسرایی فراوان در مورد آنان، احکام سختی را صادر می‌کند. حرص و ولع او نسبت به زندگی و لذت های آن نیز بر بدبینی و نفرت و انزجار او از مردمان می‌افزود، چه می‌دید شعرای دور و برش همچون بحتری از نعمت‌ها و خوشی‌های زندگی برخوردارند؛ ولی سهم او فقط فقر و مرض است... از این رو به هجاهای تند روی آورد.» (شوفی ضیف، ۱۳۸۴: ۲۰۵).

در ادامه برخی از هجویات مشترک دو شاعر را بررسی می‌کنیم:

۱-۳- عیوب و صفات جسمانی

گاه صفات و عیوب جسمانی‌ای را که در شخصی وجود دارد، دستاویز هجو قرار می‌دهند و آن را به نحوی اغراق آمیز، بسیار زشت جلوه می‌دهند. ابن رومی در هجو کسی که صورتی دراز داشته گفته است:

و فی وجوهِ الکلابِ طولٌ؛	وجهُک، یا عمرو، فیهِ طولٌ؛
یُزولُ عنها، و لا تزولُ؛	مَفابِحُ الکلبِ فیکِ طُرّاً،
حماکَها اللهُ و الرسُولُ؛	و فیهِ أشیاءُ صالِحاتٌ،
ففیکِ عنِ قدره سفولٌ؛	فالکلبُ وافٍ، و فیکِ عَدْرٌ؛
و ما تُحامی و لا تصولُ؛	و قد یحامی عنِ المواشی؛
قصَّتْهُمُ قِصَّةٌ تطولُ؛	و انتَ منِ اهلِ بیتِ سوءٍ
لکنَ أقفَاءَهُم طُبولُ؛	و جوهُهُم للوری عِظاتٌ؛
ما یفعلُ المائقُ الجَهلُ؛	نستغفرُ اللهُ قد فعلنا؛

مَا ان سَأَلْنَاكَ مَا سَأَلْنَا	أَلَا كَمَا تَسْأَلُ الطُّلُوبُ؛
صَمَّتْ وَعَيَّتْ، فَلَا خَطَابُ؛	وَلَا كِتَابُ، وَلَا رَسُولُ؛
مَسْتَفْعِلُنْ فَاعِلِنْ فَعُولُنْ	مَسْتَفْعِلِنْ فَاعِلِنْ فَعُولُنْ:
بِئْتْ كَمَعْنَاكَ، لَيْسَ فِيهِ	مَعْنَى، سَوَى أَنَّهُ فُضُولُ

(الاستانی، ۱۹۸۶: ۴-۱۴۳)

«ای عمرو صورتت مثل صورت سگان دراز است. تمامی عیوب سگان در تو جمع است، سگ از آن عیوب دور می‌شود، ولی تو نمی‌شوی. در سگ صفات نیکی وجود دارد. خدا و رسول خدا تو را از آن حمایت کند. سگ وفا دار است و تو خائن، پس تو از سگ کمتری. سگ گاه از روندگان حمایت می‌کند، اما تو نه حمایت می‌کنی و نه حمله می‌بری، تو از خاندانی بد هستی که قصه آنان دراز است. چهره آن‌ها مایه عبرت مردم است و پس گردنشان همچون طبل. طلب آمرزش می‌کنیم از خدا که انجام داده‌ایم آنچه را که نادان و احمق می‌کند. آنچه از تو درخواست می‌کنیم، در حقیقت درخواست نمی‌کنیم مگر همانگونه که از خرابه‌ها درخواست می‌شود. در برابر ما خاموش و عاجز است. مستفعلن... بیتی است که مانند تو، معنایی جز زاید بودن ندارد.»

فردی را به علت گورپشت بودن با ابیات زیر هجو کرده است؛	
فَصُرَّتْ اخَاذُوعَهُ وَ غَارَ قَدَالَهُ	فَكَانَهُ مَتْرِبِصٌ أَنْ يَصْفَعَا
وَ كَانَمَا صُفِّعَتْ قَفَاءُ مَرَّةً	وَ احْسَنَ ثَانِيَةً لَهَا فَتَجَمَّعَا

(همان: ۱۴۴)

«رگ های دو طرف گردنش کوتاه است و پس کله‌اش فرو رفته؛ گویا منتظر پس گردنی است. گویا یک بار او را پس گردنی زده‌اند و برای دومی خود را جمع نموده است.»

در هجو کسی که چشمان او از کاسه بیرون زده، گفته است:	
تُخَالَهُ اِبْدَاءُ، مِنْ قُبْحِ مَنْظَرِهِ	مُجَاذِباً وَتَرَاوِ بِالْعَا حَجْرَا
كَأَنَّهُ ضِفْدَعٌ فِي لَجَّةٍ، هَرِمِ	إِذَا شَدَا نَعْمًا أَوْ كَرَّرَ النَّظْرَا

(چهره اش چنان زشت است که تصور می‌کنی دائماً زه کمان را می‌کشد یا سنگ را می‌بلعد. هر گاه آواز بخواند یا نگاه کند، همچون قورباغه پیری در دست امواج به نظر می‌رسد.)

انوری در هجو افراد به سبب نقص ظاهری ایات فراوانی دارد، از جمله به موارد زیر اشاره می‌شود؛ وی در مورد کسی که دارای قدی بسیار بلند بوده، گفته است:

ای خواجه رسیدست بلندیت به جایی کز اهل سماوات به گوشت برسد صوت

گر عمر تو چون قلدّ تو باشد به درازی تو زنده بمانی و بمیرد ملک الموت

(دیوان: ۵۸۰)

قطعه هجو آلود و طنز آمیز او در مورد «زنی لال» که برای خرید حصیر به بازار رفته بود و گفتگوی او با شاگرد حصیر فروش فوق العاده زیبا و در خور توجه است:

گویند که در طوس گه شدت گرما از خانه به بازار همی شد زتکی لال

بگذشت به دکان یکی پیر حصیری بر دل بگذشتش که اگر نیست مرامل،

تا چون دگران نطع خرم بهر تعّم آخر نبود کم ز حصیری به همه حال

بنشست و یکی کاغذکی چکسه برون کرد حاصل شده از کلدیه به جو جو نه به متقال

گفتا: دَدَدَه گز حصیری سره راچند نی از اللّخ و از ککنب و زنه نه نال

شاگر حصیری چو ادای سخش دید گفتش پروای قجه چونین به سخن زال

تدیر نم‌د کن به نم‌د گر شو از ایراک تانرخ پیرسی تو به دی ماه رسد سال

حال من و آن وعده نطع تو همین است از بس که زنی قرعه و گیری به ادا فال

هان برطبق عرض نهم حاصل این ذکر هین در ورق هجو کشم صورت این حال

(دیوان: ۲-۶۷۱)

۲-۳- هجو متکبران و برکشیده شدگان بی لیاقت

ابن رومی برای خود فضایل بی شمار قایل است و اعتقاد دارد روزگار چنانکه باید به وی حقوق اجتماعی اش را اعطا نکرده است. از این رو، هر گاه با متکبران ناز پرورده که بدون احراز لیاقت ذاتی به ثروت یا موقعیت اجتماعی ای رسیده‌اند، و خود را برتر از دیگران تصور کرده، متکبرانه بر روی زمین راه می‌روند، بر

می خورد، برمی آشوبد و زبان به هجو آنها می گشاید؛ چنانکه در ابیات زیر این تیپ افراد را مردارهای خاموش لقب داده و به هجوشان پرداخته است:

لو تَراه ثانیاً مِنْ عَظِفِهِ ما تَلا فی السَّحیحِ مِنْ قَراطِ الصَّلَفِ،
 شامخاً بِالأنفِ مِنْ نَحوتِهِ، فهُوَ لو یُسْتَرَعَفُ الخَلَّ رَعَفِ،
 کَرأتَ عیناکَ مِنْه عَجِبا، مُنسیا کُلَّ عَجیبِ مُطَّرَفِ،
 نَحنُ أَحياءُ عَلی الأَرْضِ، وَ قَد خَسَفَ الدَّهْرَ بِنِیا، ثُمَّ خَسَفَ؛
 أَصیحَ السَّافِلُ مِنْ عَالیاً، وَ هَوَى أَهلَ المَعالی وَ الشرفِ؛
 رَبِّ، أَنصَفنی مِنَ الدَّهْرِ! فَمَا لَیَ الأَبکِ، مِنْه مُتصَفِ؛
 یَسفُلُ النَاسُ؛ وَ یَعَلو مَعشَرُ، قارِفوا الاقْرافَ مِنْ کُلِّ طَرفِ؛
 وَ لَعَمری، ان تَأَمَّلناهُم، ما عَلوا، لَکن طَفوا مِثْل الجِیفِ!

(البستانی، ۱۹۸۶: ۱۴۳)

در ادبیات زیر نیز یکی از این افراد را مایه سرزنش جاودان آدمیان دانسته و در هجوش گفته است:

ما کَرَمَ اللهُ بَنی آدَمِ، إِذ کانَ أَمسی مِنْهُم خالِدُ
 وَ اللهُ، لو أَنَّهُم خَلَدوا، حَتّی یَبیِّدَ الأَبیدُ الأَبیدُ،
 وَ أَصیحَ الدَّهْرِ خَفِیا بِهِم، کَأَنَّهُ، مِنْ بَریهِ، وَ الدُّ،
 وَ لَم یَکن داءُ، وَ لا عاهةُ؛ فَالعِیشُ صافِ شُربِهِ، بَاردُ؛
 ما کُلَّفوا الشُّکْرَ، وَ قَد ضَمَّهم، وَ خالِدَ اللُّومِ، أَبُ واحِدُ

(همان: ۱۴۵)

اعتقاد انوری به فضایل خویش، چونان اعتقاد ابن رومی است. از این رو درباره انسان‌های متنعم و متکبر زبان به هجو گشوده و درباره شخصی به نام جوهر گفته است:

جوهر که ز ایزدش همی نامد یاد وز مرتبه آفتاب را بار نداد
 از مرگ به یک تپانچه در خاک افتاد احسنت ای مرگ هرگزت مرگ مباد

(دیوان : ۹۶۹)

و در هجو یکی از مغروران به جاه و مقام گفته است :
ای نحس چو مریخ و زحل بی گاه چون زهره غرو چو مشتری غره به جاه
چون تیر مناقق نه سفید و نه سیاه غمّاز چو آفتاب و نمّام چو ماه

(دیوان : ۱۰۲۵)

۳-۳- تشبیه فرد هجو شده به حیوانات

ابن رومی بارها افراد هجو شده خود را ضمن مقایسه با حیوانات سرکوب می-
نماید. به عنوان نمونه، در ابیات زیر فردی را به حیوانات نشخوار کننده ای که در
حال نشخوار هستند، تشبیه نموده و در هجو او گفته است :

بعضُ افراسه یُکادم بعضاً فهنّ مسنونةٌ بغير سنون
لا دؤوبُ الّا دؤوبُ رهاها او دؤوبُ الرّحی التی للمنون
ما ظنتُ الانسان تجترُ حتیّ کنت ذاک الانسان عین الیقین

(دندان های وی یکدیگر را می ساینند، و بدون مسواک زدن برآق هستند. جز
دندان های آسیاب او و یا آسیاب مرگ، هیچ چیز همواره در حال کار نیست.
گمان نمی کردم که هیچ انسانی نشخوار کننده باشد، تا اینکه به عین الیقین تو را
همان انسان یافتم).

در جایی دیگر در هجو شخصی به نام خالد قطبی می گوید :

خَسَاتُ کلباً مرّبی مرّه فقل مهلا یا ابا خالد
حسبکمُ خزياً بنی آدم شرکتکم اّیاه فی والد

(یکبار سگی را که با او مواجه شده بودم، از خود دور کردم. گفت : آرام
باش. همین خواری برای شما بنی آدم بس است که با او در پدر یکسان هستید).

انوری نیز با تشبیه هجو شدگان خود به پست ترین حیوانات، به شدت
شخصیت و رفتار آنها را در هم کوبیده است . چنانکه می گوید :

تا نشست خواجه در گلشن بود شاید ار ایمن نباشد از اجل
او جُعَل را مانند از صورت مدام وانگهی حال جعل بین در مثل

کز نسیم گل بمیرد در زمان چون به گلبرگ اندرون افتد جُعل
(دیوان: ۶۷۳)

و نیز با بیانی شدیدتر گفته است :
ای گنده دهان چو شیر و چو گرگ حرون چون خرس کربه شخص و چون خوک نگون
چون بوزنه سخره و چو کفتار زبـون چون گربه دهن دریده و چون سگ دون
(همان : ۱۰۲۱)

۴-۳- هجو ریش بلند

ابن رومی به هجو ریش‌های بیش از حد بلند بسیار علاقه داشت. علی رغم آنکه ریش یک نماد مذهبی و مورد علاقه مسلمانان است و صاحبانشان را گرامی می‌دارند، و آن را مظهری از وقار و شعاری از شعارهای مردان متعهد به دین می‌دانند، در حقیقت به خاطر علاقه‌ای که به آن دارند، از کسانی که ریش را به عنوان یک وسیله مورد سوء استفاده قرار می‌دهند و نادانی و بد خلقی خود را زیر آن پنهان می‌نمایند، نفرت دارند. (شیخ امین، ۱۳۸۳ : ۱۵۴).

ابن رومی بارها ریش‌هایی که خود و صاحبانشان را نمی‌پسندید، مورد تمسخر قرار داده و به بدترین نحو هجو نموده است . به عنوان نمونه:

فَإِلْمَخَالِي مَعْرُوفَةٌ لِلْحَمِيرِ؛	إِنْ تَطَّلْ لِحِيَّةَ عَلِيكَ وَ تَعْرُضْ
وَلَكِنَّهَا بَغِيرَ شَعِيرِ،	عَلَّقَ اللَّهُ فِي عِذَارِكَ مَخْلَاةً
فِي مَهَبِّ الرِّيحِ، كُلَّ مَطِيرِ	لَوْ غَدَا حُكْمُهَا إِلَى لَطَارَتِ،
فاحتبسها شراره في الشعيرِ،	أَلْقِهَا عَنكَ، يَا طَوِيلَةَ! أَوْلَا،
يَشْهَدُ اللَّهُ، فِي إِثَامِ كَبِيرِ:	أَرَعَ فِيهَا الْمَوْسَى، فَإِنَّكَ مِنْهَا،
رَبِّهِ، بَعْدَهَا، صَحِيحُ الضَّمِيرِ؟	أَيُّمَا كَوْسَجٍ يَرَاهَا، فَيَلْقَى
بِأَتْهَامِ الْحَكِيمِ فِي التَّقْدِيرِ؛	هُوَ أَحْرَى بِأَنْ يَشْكُ، وَ يَغْرَى
جَوْرَ اللَّهِ، أَنْمَا تَجْوِيرِ	مَا تَلْقَاكَ كَوْسَجٌ قَطُّ، إِلَّا
فَالِيهَا تُشِيرُ كَفُّ الْمَشِيرِ	لِحِيَّةٍ أَهْمَلْتَ، فَسَالَتْ وَفَاضَتْ
قَطُّ، إِلَّا أَهْلٌ بِالتَّكْبِيرِ؛	مَا رَأَتْهَا عَيْنُ أَمْرِي، مَا رَأَهَا

روعه تستخفه، لم یرعها
در جایی دیگر می گوید:
فَاتَقِ اللَّهَ ذَا الْجَلَالِ، وَغَيْرَ
او فقصر منها، فحسبک منها
لو رأی مثلها النبی لأجرى،
واستحب الأعماء، فیهن، والحلق
من رأى وجہ مُنکِرٍ و نکیر
(البستانی، ۱۴۵: ۱۹۸۶)
مُنکِرًا فیک، ممکن التَّغییر،
نصف شبر، علامه التذکیر،
فی لحنی النَّاسِ، سُنَّةَ التَّقْصیرِ،
مکان الإغفاء و التوفیق
(همان: ۱۴۵، ۱۴۶)

انوری، در هجو ریش شخصی به نام «شمس» گفته است:
شمس را چیز کی است برگردن
هیچ دانی در او چه شاید بود
آن چه برگردن است ترکاج است
و اندرو چیزها نه یک چیز است
باش در زیر ریش او تیز است
و آن چه در زیر ریش تر تیز است
(دیوان انوری: ۵۴۵)

۵-۳- هجو آوازه خوانان

آواز خوانان بد صدا به شدت مورد نفرت ابن رومی بوده‌اند و هر جا فرصتی یافته، از هجو آنان دریغ نکرده است. شاید این امر به دلیل عدم امکان بهره گیری خود وی از آنان بوده است. درباره یکی از آنان سروده است که:
و تحسبُ العینُ فکیه اذا اختلفا
عند التَّغَمُّ فکئی بغل طحان

(هرگاه فک‌های او به هنگام آواز خواندن حرکت می‌کنند، به نظر می‌رسد که فک‌های قاطر آسیابانی را می‌بینی).

در هجو یکی دیگر از آنان گفته است:
إِذَا مَا شُنْطُفُ نَکَهتِ أَمَاتتِ؛
یُلاقى الأنف، من فمها، عذابا،
و إنَّ سَکوتها، عندی، لبشری؛
فَقَرَطها بعقرب شهر زور،
فَمِنْ نُدْمَانِهَا قَتَلتِ وَ صَرَعی؛
و ترعی العین، منها، شر مرعی،
و إنَّ غَنَاءها، عندی، لَمنعی؛
إِذَا غَنَّت، وَ طَوَّقها بأفعی؛

فإن جاءت، فلا أهلاً و سهلاً؛ و إن ذهبت، فلا حفظاً و رجعی

(البستانی، ۱۹۸۶: ۱۴۳)

انوری نیز در این باره اشعار خواندنی‌ای دارد. از جمله در ص ۵۲۴ دیوان که به سبب اشتغال بر الفاظ خارج از ادب و نزاکت از ذکر آن صرف نظر می‌شود.

۶-۳- هجو به سبب صفات اخلاقی

یکی از معیارهای مورد علاقه ابن رومی برای هجو، توجه به صفات معنوی و خلق و خوی افراد است. این نوع هجو به شکل واقعی یا ادعایی بارها در اشعاری وی مورد توجه قرار گرفته و به سبب آن افراد را هجو نموده است. به عنوان نمونه شخص بخیلی را به شکل زیر هجو کرده است:

یقتِرُ عیسیٰ علی نفسه و لیس بیاقٍ و لا خالد
فلو یستطیع لتقتیره تَنفَسِ مِنْ منحِرٍ و احد

(عیسی بر خود سخت می‌گیرد، حال آنکه جاودانه نخواهد ماند، آنچنان بخیل است که اگر می‌توانست تنها از یک سوراخ بینی نفس می‌کشید).

جایی دیگر در هجو انسانی پرخور می‌گوید:

یبادر فی قلع الطعام کانه و کیل یتیم او مریب علی فیش
أوعده بالشعر و هو مسط علی الانس و الجنان و الطیر و الوحش
ألم أره لو شاء بلع تهمته و اجبالها، طاحت هناک بلا ارش
علی أنه ینصره علی کل صاحب ضروسأله، تأتي علی الثور و الکبش
یخبّر عنها أن فیها تلمأ و ذلکم ادهی و آکد للجرش

(الحرّ، ۱۹۹۲: ۱۴۳)

یکی از زمینه‌های بسیار خواندنی در هجویات انوری که اوج هنر خویش را در آن به نمایش گذاشته، هجوهای او به سبب صفات ناپسند افراد است. انوری به حق از قهرمانان این عرصه است و سخنش بر ابن رومی به مراتب برتری دارد. از جمله این موارد می‌توان به ابیات زیر اشاره کرد:

میر طغرل بمرد و من گفتم ملک الموت کار مردان کرد

مردمی کرد و سخت نیک آورد	برهانیسدمردمان را زو
یکم درم سنگ نان خویش نخورد	قلتیانی که شصت سال بزیت
(دیوان : ۵۹۷)	
گفتم به خوان خواجه نشیند چند کس	دی از کسان خواجه بکردم یکی سؤال
از مهتران فرشته و از کهتران مگس	گفتا به خوان خواجه نشیند دو کس مدام
(همان : ۶۵۷)	
کز قوت حکایتی کند خرسندت	با بخل بود به غایتی پیوندت
تا نشخور شیر می کند فرزندت	وینک ز بلای بخل تو ده سال است
(همان : ۹۴۸)	

۷-۳- هجو شعرای معاصر

یکی از زمینه‌های مورد علاقه شاعر برای هجو سرایی، هجو شاعران و ادبای معاصر خود است که تصور می‌کند علی‌رغم عدم لیاقت، به مناصب والای اجتماعی دست یافته‌اند و با برخورداری از نعمت‌های ممدوحان، شاعران بلند مرتبه‌ای چون آنها را در خممول و بدنامی قرار داده‌اند. هجوهای ابن رومی از بحتری بسیار دقیق، ظریف و سرشار از نکته‌های جالبی است که نوع نگاه و ویژگی‌های روحی و روانی ابن رومی را باز می‌نمایاند وی می‌گوید :

ان البروک به اولی من الخیب	قد قلت، اذا نحلوه الشعر: حاش له!
و هل رأیت ذنوب الوجه ذا ادب؟	البحتری ذنوب الوجه نعرفه؛
من راح یحمل وجهها ساغ الذنب؟	أنی یقول من الاقوال أثقبها،
من نحلة الشعر، ان یدعی ابا العجب	اولی بمن عظمت فی الناس لحیته،
له قفاه، اذا ما مرّ بالعصب	و حسبه، من جباء، القوم، ان یهبوا
یعفی من القفد، او یدعی بلا لقب	ما کنت اجیب مکسواً بلحیته،
إذا ادعی أنه من سادة العرب	لهفی علی ألف موسی فی طویلته،
فی الشعر، و هو سقیم الشعر والنسب	او قال : «انی قریع الناس کلهم

الخطُّ أعمى ، و لولا ذاك لم نره
وعدت، يعاف مديح الناس كلهم؛
داءً من اللؤم، يستشفى الهجاء له؛
أراك لم ترض ما أهدي له نفر
فارض الذى أنا مهديه اليه، له،
فبحاً لاشياء يأتى البحترى بها،
كأنما، حين يصغى السامعون لها،
رعى العقارب، أو هذر البناة، اذا
وقد يجىء بخلط، فالتحاس له،
سمن ما نحلوه من هنا و هنا،
يسى عففاً، فإن أكدت وسائله،
إن الوليد كمغوار، إذا نكلت
عبداً يغير على الموتى، فيسلبهم
ما ان تزال تراه لابسا خللاً،
شعر، يغير عليه باسلا بطلا؛
يقول مستمعوه، الجاهلون به:
حتى إذا كف عن غاراته، فله
شعر كنافض حمى الخبيرى، له
كأنه الغرق الشتوى، مصدره
قل للعلاء ابى عيسى الذى نصلت
و آمن الله ليل الخائفين به،
أيسرق البحترى الناس شعرهم،

للبحترى، بلا عقل و لا حسب؛
و يطلب الشتم منهم، جاهداً الطلب
كذلك الحكيم يستشفيه ذو الجرب
من شتم أم لثيم خيمها، و أب،
من مريض القذع، وارض النار للخطب،
من شعره الغث، بعد الكد و التعب؛
ممن يميز بين التبع و الغرب،
أضحوا على شعث الجدران فى صخب؛
و للأوائل ما فيه من الذهب؛
و الغث، منه صريح غير مجتلب؛
أجاد لصاً شديداً البأس و الكلب؛
نفس الجبان، بعيد الهمم و السرب؛
حر الكلام، بجيش غير ذى لجب؛
أسلاب قوم مضافى سالف الحقب؛
و ينشد الناس إياه على رقب؛
أحسنت، يا أشعر الحضار و العيب
شعر يثن مقاسيه من الوصب،
برد و كرب، فمن يرويه فى كرب؛
بغير روح، و ما للروح و الشجب؟
به الدواهى، نصول الأل فى رجب
بله النهار، و ضم الأمر ذا الشعب:
جهرًا، و أنت نكال اللص ذى الرب؟

و تارة يُترزُّ الارواحَ منطَّه؛
نكله؛ إن أناسا قبله ركبوا،
و الحكمُ فيه مُبينٌ، غيرُ ملتبسٍ،
إذا أجاد، فأوجبَ قطعَ مقولِه،
و إن اساء فأوجب قتله، قوداً،
سأطَّ عليه عُيِدَ اللهُ، إن له

فالخلقُ ما بينَ مقتولٍ و مغتصب؛
بدونِ ما قد اتاه، باسقِ الخشبِ
لو ريمَ فيه خلافَ الحقِّ لم يُصب؛
فقد دها شعراءَ النَّاسِ بالحرب؛
بمن يُميتُ، إذا أبقى على السَّلب؛
سَيفينِ: ذو حُطْبِ تَري، و ذو شُطْبِ

(البيستاني، ۱۹۸۶: ۱۴۶-۱۴۸)

انوری نیز در هجو یکی از شاعران معاصر خود به نام فتوحی گفته است :

ای بر در بامداد پندار
نامت به میان مردمان در
مارا فلکک گزاف پیشه
نارسته ز جهل و برده هر روز
با شومی جهل هر که در ساخت
طفلند ممی‌زان و زینند
باری چو درخت سست بیخی
در مجلس روزگارت این بس
طوفان منازعت میانگیز
أف از خور و خواب اگر نبودیم

فارغ چو همه خران نشسته
چون آتشی از چنار جسته
بر آخر شرکت تو بسته
نوباوه احمقی به رسته
فالش نکنند فلکک خجسته
احرار چو دایه سینه خسته
کم ده به تبر ز شاخ دسته
کز درزه رسیده‌ای به دسته
ای ساکن کشتی شکسته
در سلک تناسب از تو رسته

(دیوان : ۷۱۴)

فتوحی شاعر نیز با بیانی هجوآمیز، سخن انوری را در قصیده‌ای با مطلع زیر پاسخ گفته است :

انوری! ای سخن تو به سخا ارزانی گربه جانت بخزند اهل سخن ارزانی...

این قصیده در دیوان انوری ص ۷۵۳ و ۷۵۴ آمده است .

۸-۳- هجوهای اجتماعی

هجوهای اجتماعی زیباترین هجوهای دو شاعر مورد نظر را به خود اختصاص می‌دهند. در این نوع اشعار اعتقاد شاعران به مفهوم زندگی و حیات و قایل شدن به رسالتی برای آدمیان و طبقات اجتماعی، سبب می‌شود که به زندگی حاکمان و طبقات گوناگون اجتماعی توجه کنند و آنها را دارای رفتاری بر خلاف شأن انسان و وظایفشان ببینند و سپس به هجو آنها اقدام نمایند. به عنوان نمونه، ابن رومی به شاعرانی که ممدوح را با صفاتی که ندارد، می‌ستایند، حمله می‌کند و می‌گوید:

أدعُو على الشعراء أخبث دعوةٍ اذ مجدّوك و غيرك الامجادُ
قُل لى بأية حيلةٍ أعملتها هتفوا بانك - لا حفظت - جوادُ

(الحرّ، ۱۹۹۲: ۱۵۳)

آن گاه که «ابى صقر» را می‌بیند که به مقام صاحب دیوانی رسیده، برمی‌آشوبد و در هجو او می‌گوید:

عَجِبَ النَّاسُ لِأَبَى صَقْرٍ إِذْ وَكَيْ بَعْدَ الْبَطَالَةِ الدِّيوانَا
و لعمري، ما ذاك اعجب من أن كان عِلْجاً فصار من شيبانا
إن للجدِّ كيمياء إذا ما مسّ كلباً أحاله انسانا
يفعل الله ما يشاء، كما شاء، متى شاء، كائناً ما كانا

(الحرّ، ۱۹۹۲: ۱۵۳)

ابن معتز، خلیفه عباسی، نیز بارها مورد هجو ابن رومی قرار گرفته است؛ چنانکه در ابیات زیر می‌گوید:

دَعِ الخِلافَةَ يا مُعْتَزُ عن كُتُبِ فليس يكسوك منها الله ما سلبا
فكيف يرضاك بعد المواقبات لها لا. كيف؟ لا. كيف؟ أأالمين والكذبا

(الحرّ، ۱۹۹۲: ۱۵۴)

انوری در زمینه هجوهای اجتماعی، استادی کم نظیر است. در هجو سلطان و عمال او گفته است:

رو به دیگریش بدید چنان
گفت خرگیر می کند سلطان
گفت آری و لیک آدمیان
خر و روباهشان بود یکسان
که چو خر بر نهندمان پالان

رو بهی می دوید از غم جان
گفت خیراست بازگوی خبر
گفت تو خر نه ای چه می ترسی
می ندانند و فرق می نکنند
زان همی ترسم ای برادر من

یکی از طیبیان روزگار خود را با ابیات زیر هجو کرده است:

هر کجا کونشست از پی طب
ملک الموت کوفته دارد

در زمان بانگ مرگ بر خیزد
اندر آن دارویی که آمیزد

(همان: ۶۰۴)

نیز می گوید:

دستار خوان بودز دو گز کم به روستا
لیکن عجب ز خواجه از آن آیدم همی

در وی نهند ده کدوی ترنه بس عجب
کو بر کدوی خشک نهد بیست گز قصب

(همان: ۵۲۱)

رای مجد الملک در ترتیب ملک
یارب اندر ناکسی چون کیست او

ژاژ چون تذکیر قاضی ناصح است
باش، دانستم، چو تاج صالح است

(همان: ۵۲۹)

در هجوی دیگر امیر را به سبب بخل مذمت کرده و گفته است:

گر اندک صلتی بخشد امیرت
عطای او بود چون ختنه کردن

از او بستان کز او بسیار باشد
که اندر عمر خود یکبار باشد

(همان، ص ۶۰۵)

موارد مشترک هجو در شعر دو شاعر به مراتب بیش از آن است که ذکر شد و پرداختن به جنبه های دیگر نیازمند فرصتی دیگر است.

۴- نتیجه

علی رغم اینکه تعیین حد و مرز هجو و بازشناسی آن از طنز و هزل دشوار است، هجو را می‌توان دقیقاً ضد مدح دانست و آن را به اشعاری اطلاق کرد که زشتی‌های وجودی یک شخص یا یک گروه اجتماعی را به نحو اغراق آمیز توصیف می‌کند. شاعران هجو پرداز تحت تأثیر ویژگی‌های شخصیتی و نیز زندگی خاص خود به سرودن شعر هجو آلود روی می‌آورند و با بهره‌گیری از شگردهایی چون تحقیر، تشبیه به حیوانات، تحامق یا کودن نمایی، قلب اشیا و الفاظ، خراب کردن نمادها و نشانه‌ها، تهکم، دشنام و حتی فحش، به شخصیتی که مورد هجو قرار می‌دهند، حمله ور می‌شوند.

تشابه زندگی ابن رومی و انوری و نیز برخورداری هر دو از حس زیباشناختی بسیار بالا و تمایل قلبی شدید به دست انداختن افراد مورد هجو، و نیز احتمالاً آگاهی انوری از شعر ابن رومی و تأثیر آگاهانه یا ناآگاهانه از آن، سبب شده که مضامین مشترک هجو آلودی در شعر این دو شاعر مشاهده شود. از جمله این مضامین مشترک می‌توان به هجو به سبب عیوب و صفات جسمانی، هجو متکبران و قدرتمندان نالایق، تشبیه فرد هجو شده به حیوانات، هجو آواز خوانان، هجو به سبب صفات اخلاقی، هجو شعرای معاصر و سرانجام، هجوهای اجتماعی اشاره کرد. شباهت سخنان انوری به ابن رومی این فرضیه را که وی تحت تأثیر شاعر عرب بوده است، تقویت می‌کند.

کتابنامه

- ۱- انوری، دیوان، تصحیح، محمد تقی مدرس رضوی، ۲ جلد، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران: ۱۳۶۴.
- ۲- البستانی، فواد افرام، *مجانى الحدیثه*، دار المشرق، بیروت، لبنان: ۱۹۸۶.
- ۳- جیران، مسعود، *الرائد*، چاپ دوم، بیروت: ۱۹۶۷.
- ۴- الحرّ، عبدالمجید، *ابن الرومی*، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان: ۱۹۹۶.
- ۵- حلبی، علی اصغر، *مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران*، انتشارات پیک، تهران: ۱۳۶۴.
- ۶- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، زیر نظر دکتر محمد معین، مؤسسه لغتنامه و دانشگاه تهران.

- ۷- رزمجو، حسین، **انواع ادبی**، انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ دوم، مشهد: ۱۳۸۵.
- ۸- رستگار فسایی، منصور، **انواع شعر فارسی**، انتشارات نوید، شیراز: ۱۳۷۳.
- ۹- شبلی نعمانی، **شعر العجم**، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، ابن سینا، تهران: ۱۳۳۶.
- ۱۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا، **مفلس کیمیا فروش**، انتشارات سخن، تهران: ۱۳۷۲.
- ۱۱- شوقی ضیف، **هنر و سبکهای شعر عربی**، ترجمه مرضیه آباد، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد: ۱۳۸۴.
- ۱۲- صفاف، ذبیح الله، **تاریخ ادبیات در ایران**، انتشارات فردوسی، چاپ ششم، تهران: ۱۳۶۳.
- ۱۳- الفاخوری، حنا، **تاریخ الادب فی المغرب العربی**، دارالجلیل، بیروت، لبنان: ۱۹۹۶.
- ۱۴- فرشیدورد، خسرو، **درباره ادبیات و نقد ادبی**، انتشارات امیرکبیر، ۲جلد، چاپ دوم، تهران: ۱۳۷۳.
- ۱۵- فروزانفر، بدیع الزمان، **سخن و سخنوران**، چاپ سوم، انتشارات خوارزمی، تهران: ۱۳۵۸.